ماجرای عجیب خودکشی ۲ دختر نوجوان

6 اسفند 1401

دختر ۱۶ ساله‌ای که به همراه دوستش قصد داشت با پریدن از پل عابر پیاده به زندگی خود پایان دهد، با روایت زندگی خانوادگی‌اش، دلیل خود را از این اقدام و لحظات دلهره‌آور آن را بیان کرد.

به گزارش"مادران ودختران" به نقل از همشهری آنلاین، دختر ۱۶ ساله ای با تصمیمی هیجانی به همراه یکی دیگر از دوستانش قصد داشت با خودکشی به زندگی خود پایان دهد اما در آخرین لحظه و با حضور به موقع عوامل انتظامی کلانتری نجفی مشهد در بالای پل عابر پیاده بولوار وکیل آباد، از مرگ حتمی نجات یافتند.

این دختر نوجوان که بعد از خودکشی نافرجام به کلانتری منتقل شده بود، در حالی که واکنش های رفتاری غیرعادی داشت و احتمالا تحت تاثیر توهمات ناشی از مصرف مواد مخدر قرار گرفته بود درباره سرگذشت خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری نجفی گفت: در یکی از شهرک های حاشیه شهر مشهد به دنیا آمدم و تا کلاس دوم راهنمایی درس خواندم اما پدرم مردی معتاد بود که هیچ اهمیتی به خانواده اش نمی داد.

ر حالی که من دوست داشتم در سن نوجوانی آزاد باشم و با دوستانم به تفریح و خوش گذرانی بپردازم. شب ها را در کنار آن ها باشم و هر طوری که به من خوش می گذرد زندگی کنم ولی مادرم همواره مانع خواسته های من می شد و اجازه هیچ کاری را نمی داد حتی نمی گذاشت اندکی آرایش کنم تا زیباتر شوم. وقتی برخی از دوستانم را می دیدم که در فضاهای مجازی با پسران ارتباط دارند من هم مخفیانه اینترنت می خریدم و در شبکه های مختلف اجتماعی به دیگران پیام می دادم. به همین دلیل هم در کلاس دوم راهنمایی ترک تحصیل کردم تا وقت بیشتری برای خوش گذرانی با دوستانم داشته باشم.

رفتارهای خانواده ام برای جلوگیری از خواسته ها و علایق من موجب شد تا به دختری عصبی و خشمگین تبدیل شوم تا جایی که دیگر قرص های اعصاب و روان مصرف می کردم. در این میان «مهستی» (دختری که با هم دست به خودکشی زدیم) نیز وضعیت مشابه من را داشت و ما با یکدیگر دوستانی صمیمی بودیم. حتی چند بار در کنار هم با تیغ خودزنی کردیم تا به دیگران بفهمانیم که ما از «مرگ» ترسی نداریم. خلاصه در همین حال خواهر بزرگ ترم ازدواج کرد ولی در دوران نامزدی به طور ناخواسته باردار شد که همین ماجرا هم بالاخره به طلاق انجامید و او به خانه ما بازگشت اما مادرم دیگر به او کاری نداشت.

خواهرم آزادانه می توانست آرایش کند و به هر جایی که دوست دارد، برود. در این شرایط من حسرت آزادی های خواهرم را می خوردم و دوست داشتم مانند او آزاد باشم. برای رسیدن به این خواسته ها، بیشتر در فضاهای مجازی پرسه می زدم و با چند پسر جوان ارتباط داشتم تا شاید با یکی از آن ها ازدواج کنم ولی آن ها فقط مرا بازیچه هوسرانی های خودشان قرار داده بودند و هرکدام به بهانه این که با پسر دیگری ارتباط دارم بعد از مدتی مرا ترک می کردند.

این مسائل در روحیه من تاثیر می گذاشت به گونه ای که دیگر به دختری رنجور و افسرده تبدیل شده بودم. از سوی دیگر هم مدام با مادرم درگیری داشتم و به طور پنهانی کارهایی را انجام می دادم که به آن علاقه مند بودم. گاهی هم به همراه «مهستی» مواد مخدر را تجربه می کردیم و من به دلیل همین ناراحتی های عصبی لرزش دست گرفتم و حتی به طور غیرعادی پاهایم نیز می لرزیدند. بالاخره دیگر نتوانستم این وضعیت را تحمل کنم و در آخرین تماس تلفنی با «مهستی» به او پیشنهاد خودکشی دادم.

«مهستی» هم که اوضاعی بهتر از من نداشت، قبول کرد و با هم به سمت بولوار وکیل آباد به راه افتادیم. قبل از آن مقداری مواد مخدر مصرف کرده بودیم ولی زمانی که از بالای پل عابر پیاده آویزان شدیم، ترافیک سنگینی در بولوار به وجود آمد. برخی از رانندگان و رهگذران فریاد می کشیدند تا دستانمان را رها نکنیم. دلهره وحشتناکی به راه افتاده بود که در یک لحظه من از مرگ ترسیدم. با جیغ و فریاد گریه می کردم. دستانم سست شده بود و توان نگهداری پیکرم را نداشتند. تصمیم احمقانه ام را خیلی بر اثر هیجان گرفته بودم و حالا می دانستم که چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده ام. حدود ۴۰ دقیقه آویزان بودیم که نیروهای انتظامی و امدادی از راه رسیدند و ما را نجات دادند حالا هم خیلی خوشحالم که زنده ماندیم.

دختران نوجوان در حالی با تلاش های مشاور کلانتری تحویل خانواده هایشان شدند که با دستور سرهنگ مهدی کسروی (رئیس کلانتری نجفی) بررسی های کارشناسی و روان شناختی و جلسات مشاوره خانوادگی برای دختران مذکور و خانواده های آنان در دایره مشاوره و مددکاری اجتماعی برگزار شد.